

آیا پیامبر فرمود: من در زمان انوشیروان عادل متولد شدم؟

<?xml encoding="UTF-8">

حدیث: ولدت فی زمن الملك العادل

این حدیث نیز در برخی از روایات بدون سند از رسول خدا "ص" نقل شده که فرمود: "ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان" (1) من در زمان پادشاه دادگر یعنی انوشیروان متولد شدم...

ولی این حدیث گذشته از اینکه از نظر عبارت فصیح نیست و بسختی می‌توان آن را به یک ادیب عرب زبان نسبت داد تا چه رسد به پیامبر اسلام و فصیح‌ترین افراد عرب از چند جهت جای‌خدا و تردید است:
1- از نظر سند که بدون سند و بطور مرسل نقل شده... و از کتاب "الموضوعات الکبیر علی قاری" -یکی از دانشمندان اهل سنت- نقل شده که در باره این حدیث چنین گفته:

"... قال السخاوی لا اصل له، و قال الزرکشی کذب باطل، و قال السيوطی قال البيهقی فی شعب الایمان: تکلم شیخنا ابو عبد الله الحافظ بطلان ما یرویه بعض الجهلاء عن نبینا" ص" ولدت فی زمن الملك العادل یعنی انوشیروان". (2)

یعنی سخاوی گفت: این حدیث اصلی ندارد، و زرکشی گفته: دروغ باطلی است، و سیوطی از بیهقی در شعب الایمان نقل کرده که استادش ابو عبد الله حافظ در باره بطلان آنچه برخی از نادانان از پیغمبر ما "ص" روایت کرده‌اند که فرمود: "ولدت فی زمن الملك العادل یعنی انوشیروان" سخن گفته...

2- طبق این حدیث رسول خدا "ص" انوشیروان ساسانی را به عدالت ستوده، و دادگر و عادل بودن او را گواهی داده، و بلکه به ولادت در زمان وی افتخار ورزیده، ولی با اطلاعی که ما از وضع دربار ساسانیان و انوشیروان داریم نسبت چنین گفتاری بر رسول خدا "ص" و تایید عدالت او از زبان رسول خدا "ص" قابل قبول و توجیه نیست، و ما در اینجا گفتار یکی از نویسندگان معاصر را که در باره زندگی چهارده معصوم علیه السلام قلم‌فرسائی کرده و اکنون چشم از این جهان بر بسته ذیلا برای شما نقل می‌کنیم، تا به بینیم واقعا سلطان عادل در گذشته وجود داشته؟ و آیا انوشیروان عادل بوده یا نه؟ نویسنده مزبور چنین می‌نویسد:

انوشیروان کسری به عدالت مشهور است ولی اگر نگاهی بی طرفانه باوضع اجتماعی ایران در زمان سلطنت وی بیفکنیم خواه و ناخواه ناچاریم این عدالت را یک "غلط مشهور" بنامیم. زیرا در زمان سلطنت انوشیروان عدالت اجتماعی بر مردم ایران حکومت نمی‌کرد.

در اجتماع از مساوات و برابری خبری نبود. ملت ایران در آن تاریخ با یک اجتماع چهار طبقه‌ای بسر می‌برد که محال بود بتواند از عدالت و انصاف حکومت بهره‌ور باشد.

درست مثل آن بود که ملت ایران را در چهار اتاق مجزا و مستقل جا بدهند و هر یک از این چهار اتاق را با دیواری محکم‌تر از آهن و روی، از اتاق دیگر سوا و جدا بسازند.

گذشته از شاه و خاندان سلطنتی که در راس کشور قرار داشتند نخستین صف، صف "ویسپهران" بود که از صفوف دیگر ملت به دربار نزدیکتر و از قدرت دربار بهره‌ورتر بود. طبقه ویسپهران از امیرزادگان و "گاه‌پور" ها تشکیل می‌یافت. و بعد طبقه "اسواران" که باید از نجبا و اشراف ملت تشکیل بگیرد... امرای نظام و سوارگاران کشور از این طبقه بر می‌خواستند.

طبقه سوم طبقه دهگنان بود که کار کتابت و دبیری و بازرگانی و رسیدگی بامور کشاورزی و املاک را بعهده داشت. طبقه چهارم که از اکثریت مردم ایران تشکیل می شد پیشه وران و روستاییان بودند، سنگینی این سه طبقه زورمند و از خود راضی بر دوش طبقه چهارم یعنی پیشه وران و روستاییان فشار می آورد. مالیات را این طبقه ادا می کرد. کشت و کار بعهده این طبقه بود رنج ها و زحمت های زندگی را این طبقه می کشید و آن سه طبقه دیگر که از دهگنان و اسواران و و یسپهران تشکیل می یافت به ترتیب از کیف ها و لذت های زندگی یعنی دسترنج طبقه چهارم استفاده می کرد.

میان این چهار طبقه دیواری از آهن و پولاد بر پا بود که مقدور نبود بتوانند با هم بیامیزند. اصلا زبان یکدیگر را نمی فهمیدند.

اگر از طبقه ویسپهران پسری دل به يك دختر دهگانی یا دختری از دختر اسواران می بست ازدواجشان صورت پذیر نبود.

انگار این چهار طبقه چهار ملت از چهار نژاد علیحده و جداگانه بودند که در يك حکومت زندگی می کردند. تازه طبقه ممتاز دیگر هم وجود داشت که دوش به دوش حکومت بر مردم فرمان می راند. این طبقه خود را مطلقا فوق طبقات می شمرد زیرا بر مسند روحانیت تکیه زده بود و اسمش "موبد" بود. فکر کنید. آن کدام عدالت است که می تواند بر این ملت چهار اشکوبه بيك سان حکومت کند.

این طبقه بندی در نفس خود بزرگترین ظلم است. این خودنخستین سد در برابر جریان عدالت است تا این سد شکسته نشود و تا عموم طبقات بيك روش و يك ترتیب بشمار نیایند، تا ویسپهران و پیشه وران دست برادری بهم نسپارند و پنجه دوستی همدیگر را فشار ندهند محال است از عدالت اجتماعی و برابری در حقوق عمومی بيك میزان استفاده کنند.

در حکومت ساسانیان حیات اجتماعی بر دو پایه "مالکیت" و "فامیل" قرار داشت. ملاک امتیاز در خانواده ها لباس شیک و قصر مجلل و زنهای متعدد و خدمتگذاران کمر بسته بود.

"خسروانی کلاه و زرینه کفش علامت بزرگی بود" طبقات ممتاز یعنی مؤبدان و ویسپهران در زمان ساسانیان از پرداخت مالیات و خدمت در نظام مطلقا معاف بودند.

پیشه وران زحمت می کشیدند، پیشه وران بجنگ می رفتند، پیشه وران کشته می شدند و در عین حال نه از اینهمه رنج و فداکاری تقدیر می شدند و نه در زندگی خود روی آسایش و آرامش می دیدند.

تحصیل علم و معارف ویژه مؤبدان و نجبا بوده، بر طبقه چهارم حرام بود که دانش بیاموزد و خود را جهت مشاغل عالیه مملکت آماده بدارد.

حکیم ابو القاسم فردوسی در شاهنامه خود حکایتی دارد از "کفشگر" و "انوشیروان" روایت می کند که خیلی شنیدنی است و ما اکنون عین روایت را از شاهنامه در اینجا بعنوان شاهد صادق نقل می کنیم:

بشاه جهان گفت بو ذرجمهر که ای شاه با داد و با رای و مهر سوی گنج ایران دراز است راه تهیدست و بیکار مانده سپاه بدین شهرها گرد ما، در کس است که صد يك ز مالش سپه را بس است ز بازارگانان و دهقان درم اگر وام خواهی نگردد دژم بدان کار شد شاه همداستان که دانای ایران بزد داستان فرستاده ای جست بو ذرجمهر خردمند و شادان دل و خوبچهر بدو گفت از ایدر دو اسبه برو گزین کن یکی نام بردار گو ز بازارگانان و دهقان شهر کسی را کجا باشد از نام بهر ز بهر سپه این درم وام خواه بزودی بفرماید از گنج شاه فرستاده بزرگمهر در میان دهقانان و بازرگانان شهر مرد کفشگری را پیدا کرد که پول فراوان داشت.

یکی کفشگر بود موزه فروش بگفتار او پهن بگشاد گوش درم چند باید؟ بدو گفت مرد دلاور شمار درم یاد کرد چنین گفت کی پر خرد مایه دار چهل مر درم، هر مری صد هزار بدو کفشگر گفت کاین من دهم سپاسی ز گنجور بر سر نهم بیاورد قپان و سنگ و درم نبد هیچ دفتر بکار و قلم

کفشگر با خوشرویی و رغبت ثروت خود را در اختیار فرستاده بزرگمهر گذاشت.

بدو کفشگر گفت ای خوب چهر نرنجی بگویی به بو ذرمهر که اندر زمانه مرا کودکیست که آزار او بر دلم خوار نیست بگویی مگر شهریار جهان مرا شاد گرداند اندر نهان که او را سپارم به فرهنگیان که دارد سرمایه و هنگ آن فرستاده گفت این ندارم برنج که کوتاه کردی مرا راه گنج

فرستاده به کفشگر وعده داد که استدعای او بوسیله بزرگمهر بعرض انوشیروان برسد. و بزرگمهر هم با آب و تاب بسیار تقاضای کفشگر را که اینهمه درهم و دینار بدولت تقدیم داشته بود در پیشگاه شاه معروض داشت و حتی خودش هم خواهش کرد:

اگر شاه باشد بدین دستگیر که این پاک فرزند گردد دبیر ز یزدان بخواهد همی جان شاه که جاوید باد و سزاوار گاه

اما انوشیروان بیرحمانه این تقاضا را رد کرد و حتی پول کفشگر را هم برایش پس فرستاد و در پاسخ چنین گفت: بدو شاه گفت ای خردمند مرد چرا دیو چشم ترا خیره کرد برو همچنان باز گردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر چو فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری ببایدش پیروز بخت هنر باید از مرد موزه فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش بدست خردمند مرد نژاد نماند بجز حسرت و سرد باد شود پیش او خوار مردم شناس چو پاسخ دهد زو نیابد سپاس و دست آخر گفت که دولت ما نه از این کفشگر وام می‌خواهد و نه اجازه می‌دهد که پسرش به مدرسه برود و تحصیل کند زیرا این پسر پسر موزه فروش است یعنی در طبقه چهارم اجتماع قرارداد و "پیروز بخت" نیست در صورتیکه برای ولیعهد مادبیری "پیروز بخت" لازم است.

آری بدین ترتیب پسر این کفشگر و کفشگران دیگر و طبقاتی که در صف نجبا و روحانیون قرار نداشتند حق تحصیل علم و کسب فرهنگ هم نداشتند.

البته انوشیروان به نسبت پادشاهان دیگر از دودمانهای ساسانی و غیر ساسانی که مردم را با شکنجه و عذاب‌های گوناگون می‌کشتند عادل است.

آنچه مسلم است اینست که کسری انوشیروان دیوان عدالتی بوجود آورده بود و تا حدودی که مقتضیات اجتماعی اجازه می‌داد به داد مردم می‌رسید ولی اینهم مسلم است که در يك چنین اجتماع... در اجتماعی که به پسر کفشگر حق تحصیل علم ندهند و ویرا از عادی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق اجتماعی و انسانی محروم سازند عدالت اجتماعی برقرار نیست.

گناه کفشگر به عقیده شاهنشاه ساسانی این بود که "پیروز بخت" نبود...

در اینجا باید بعرض خسرو انوشیروان رسانید که آیا این کفشگر زاده "نا پیروز بخت" ایرانی هم نبود؟

نگارنده گوید: تازه معلوم نیست چگونه این داستان از لابلای تاریخ ساسانیان و پادشاهان که پر از مدیحه سرائی و تمجیدهای آنچنانی است نقل شده، و فردوسی که معمولا افسانه‌پرداز آنان بوده و گاهی بگفته خودش کاهی را به کوهی جلوه می‌داده چگونه این داستان را با این آب و تاب نقل کرده؟ و گویا این بیدادگری را عین عدالت و داد می‌دانسته، که آنرا در کتاب خود بنظم درآورده و زحمت سرودن آنرا بخود داده است!! و شاید- چنانچه بعضی احتمال

داده‌اند-هدف فردوسی نیز همین افشاءگری بوده که از این دروغ مشهور پرده بردارد و عدالت‌دروغین انوشیروان را بر ملا سازد!

3- اختلاف در نقل حدیث و بخصوص اختلاف در متن آن که سبب تردید در اصل حدیث و تضعیف آن می‌شود زیرا در برخی از روایات همانگونه که شنیدید "ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان" است، و در برخی دیگر بدون لفظ "انوشیروان" و در برخی با اضافه کلمه "یعنی" است، بگونه‌ای که از نقل "علی قاری" استنباط می‌شد که معلوم نیست کلمه "یعنی" از اضافات راوی است یا جزء متن روایت است، و در برخی از نقلها متن این روایت بگونه دیگری نقل شده که نه لفظ "عادل" در آن است و نه لفظ "انوشیروان" مانند روایت اعلام الوری طبرسی و کشف الغمه که در آن اینگونه است:

"...ولدت فی زمان الملك العادل الصالح" که همین عبارت در نقل مجلسی "ره" در بحار الانوار لفظ "العادل" هم ندارد و اینگونه نقل شده "ولدت فی زمان الملك الصالح" که طبق این نقل معلوم نیست این پادشاه عادل صالح، یا این پادشاه صالح و شایسته چه کسی بوده، چون بر فرض صحت حدیث روی این نقل معلوم نیست منظور رسول خدا "ص" انوشیروان باشد، و از اینرو مرحوم طبرسی و اربلی که خود متوجه این مطلب بوده‌اند قبل از نقل این قسمت در مورد سال ولادت آنحضرت می‌نویسند:

"...و ذلك لاربع و ثلاثين سنة و ثمانية اشهر مضت من ملك كسرى انوشیروان بن قباد... و هو الذی عنی رسول الله -صلی الله علیه و آله- علی ما یزعمون: ولدت فی زمان الملك العادل الصالح".

پی‌نوشتها:

1- بحار الانوار ج 15 ص 250. مناقب ج 1 ص 172.

2- "الموضوعات الكبير" علی قاری- ط کراچی- ص 136.

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلامی جلد 1 صفحه 111